

ایا بازاری مسکین، نهاده در ترازو دین
 چو سنگت را سبک کردی گران زآنست بار تو
 ... ایا درویش ز عناوَش چو مطرب با سماعت خوش
 به نزد رهروان بازیست رقص خرس وار تو
 به آسبِ همت عالی توانی ره بسر بردن
 گر آید در رکاب جهد پایِ اقتدار تو

این شاعر عارف نه تنها اعمال و رفتار سلاطین، امرا، مستوفیان، قضات و بازاریان را مورد نقد و بررسی دقیق قرار می دهد، بلکه شعرای دوران خود را از مدح شهر یاران ظالم و فاسق بر حذر می دارد.

از ثنای امرا نیک نگهدار زبان
 مدح این قوم، دل روشن تو تیره کند
 از چنین مرده دلان راحت جان چشم مدار
 ظالمی که همه ساله، بُوَد کازش فسق
 هر کرا، زین امرا مدح کنی، ظلم بود
 صورت حال تو در چشم دل معنی دار
 اَسْدُ الْمَعْرَکَهِ، خوانی تو کسی را که بود
 تنها سیف فرغانی در ترسیم اوضاع اجتماعی عصر خود شجاعت و استادی فراوان
 نشان نداده بلکه خواجوی کرمانی نیز از رواج ظلم و غدوان و ستمگری زمامداران به توده
 محروم، قصایدی پر مغز سروده که نمونه‌یی از آنها را نقل می کنیم:

خلق دیوانه و از محنت دیوان در بند
 آسیایی که فتادست و ندارد آبی
 هر کجا سوخته‌یی بی سروسامان یابند
 به سنان از سر میدان سر مردان جویند
 در چنین فصل که بی برگ بود شاخ درخت
 سکه‌یی زان زر امروز که دپدست درست
 وین عجب تر که زد دیوان زر دیوان طلبند
 دخل آن جمله به چوب از بِن دندان طلبند
 وجه سیم سره، زان بی سروسامان طلبند
 به خدنگ از بن پیکان سر نیکان طلبند
 از درختان چمن، برگ زمستان طلبند
 کاین جماعت به چنین حیل و دستان طلبند

قیمت دل نشانند و ز هر قصابی
 هردکانی که بیابند دو کان^۱ پندارند
 آن سیاوش که قتلش به جوانی کردند
 خبر یوسف گم گشته ز گرگان پرسند
 آثار منظوم و منثور سعدی نیز خالی از نکات و دقایق انتقادی نیست، چنانکه در
 (باب دوم) گلستان ضمن توصیف اخلاق درویشان، مردان دورو و ریاکار، مورد انتقاد
 شدید قرار گرفته‌اند: «فقیهی پدر را گفت، هیچ ازین سخنان رنگین دلاویز متکلمان در
 من اثر نمی‌کند به حکم آنکه نمی‌بینم مرایشان را «کرداری» موافق «گفتار»

ترك دنیا به مردم آموزند
 عالمی را که گفت باشد و بس
 عالم آنکس بود که بد نکند
 انا مؤرو الناس بالبر و تسون انفسکم^۲
 عالم که کامرانی و تن‌پروی کند
 او خویشتن گم است کرارهبری کند^۳
 سعدی در پایان این حکایت ضمن نکوهش و انتقاد از عالمان بی‌عمل تا حدی از
 نظر قبلی خود عدول می‌کند و در مقام اندرزمی گوید:

گفت عالم به گوش جان بشنو
 باطلست آنچه مدعی گوید
 مرد باید که گیرد اندر گوش
 ورنماند بگفتنش «کردار»
 خفته را خفته کی کند بیدار
 ورن نوشته است پند بر دیوار...^۴
 سعدی در باب هشتم گلستان نیز در مقام انتقاد از عالمان بی‌عمل می‌گوید: «دو
 کس رنج بیهوده بردند و سعی بی‌فایده کردند، یکی آنکه اندوخت و نخورد و دیگر آنکه
 «آموخت» و «نگرد».

علم چندانکه بیشتر خوانی
 نه مُحقق بود نه دانشمند
 آن تهی مغز را چه علم و خبر
 هر که پرهیز و علم و زهد فروخت
 چون عمل در تو نیست نادانی
 چارهایی برو کتابی چند
 که برو هیزمست یا دفتر
 خرمنی گرد کرد و پاک بسوخت

۱. معدن

۲. آیا مردم را به احسان و نیکی امر می‌کنید و خویشتن را فراموش می‌کنید؟

۳. گلستان سعدی، باهتمام فروغی (ذکاء الملك)، ص ۱۲۷ به بعد.

۴. گلستان سعدی، باهتمام فروغی (ذکاء الملك)، ص ۱۲۷ به بعد.

عالم ناپرهیز کار، کور مشعله دار است.»^۱

سعدی در همین باب در تأیید اندرزهای پیشین می نویسد: «... هر که علم خواند و عمل نکرد، بدان ماند که گاو راند و تخم نیفشاند.»^۲ و باز در همین باب می گوید: تلمیذ (شاگرد و محصل) بی‌ارادت، عاشق بی‌زر است و رونده بی‌معرفت، مرغ بی‌پر و عالم بی‌عمل درخت بی‌بر و زاهد بی‌علم خانه بی‌در. مراد از نزول قرآن تحصیل سیرت خوبست نه ترتیل^۳ سورت مکتوب.

... سرهنگ لطیف خوی دلدار بهتر ز فقیه مردم آزار

یکی را گفتند عالم بی‌عمل به چه ماند؟ گفت به زنبور بی‌عسل.

مرد بی‌مروت بد است و عابد با طمع رهن.^۴

همه کس را دندان به ترشی کند شود، مرگ قاضیان را که به شیرینی.

قاضی چو به رشوت بخورد «پنج خیار» ثابت کند از بهر تو «ده خربزه‌زار»

قحبه پیر از نابکاری چه کند که توبه نکند و شحنه معزول از مردم آزاری.

جوان سخت، می‌باید که از شهوت بیرهیزد

که پیر سست رغبت را خود آلت بر نمی‌خیزد^۵

در بوستان سعدی نیز نظریات انتقادی، جسته جسته به چشم می‌خورد. از جمله در

اشعار زیر سعدی به مسؤلیت زمامداران و وظایف خطیر و سنگینی که بر عهده دارند

اشاره می‌کند:

ندارد حدود ولایت نگاه

مَلِکُ باج و ده یک چرا می‌خورد؟

چه اقبال ماند در آن تخت و تاج

به کام دل دوستان بُرخوری

که نادان کند حیف^۶ بر خویشان

بَرْد مرغ دون، دانه از پیش مور

که بر زیر دستان نگیرند سخت^۷

سپاهی که خوشدل نباشد ز شاه

چو دشمن خَر روستانی بَرْد

مخالف خَرش بُرد و سلطان خراج

رعیت درختست اگر پروری

به بیرحمی از بیخ و بارش مکن

مروت نباشد برافزاده زور

کسان برخورند از جوانی و بخت

۱. همان کتاب، ص ۱۹۶ به بعد.

۲. همان کتاب، ص ۲۰۳.

۳. نیکو خواندن قرآن

۴. همان کتاب، ص ۲۰۹.

۵. همان کتاب، ص ۲۱۵.

۶. ظلم

تو کی بشنوی ناله دادخواه
چنان خُشب کاید فغانت به گوش
که نالد ز ظالم که در دورُست
ذلیر آمدی سعدیا، در سُخُن
بگو آنچه دانی که حق گفته به
طمع بند و دفتر ز حکمت بشوی
خُنک آنکه آسایش مرد و زن
نکردند رغبت هنرپروران
اگر خوش بخشید ملک بر سریر
و گر زنده دارد شب دیر باز
سعدی در بوستان ضمن حکایتی به زمامداری که قصد عُزلت و کناره‌گیری دارد اندرز می‌دهد که فسخ عزیمت کند و مسئولیت خطیری که به عهده گرفته به انجام رساند و به جای عزلت و طامات^۲ کمر به خدمت خلق بندد:

تو بر تخت سلطانی خویش باش
به صدق و ارادت میان بسته دار
قَدَم باید اندر طریقت، نه دَم
که خیر داری از خسروان عجم
...اگر جور در پادشاهی کنی
حرامست بر پادشَه خواب خوش
میازار عامی به یك خَزَدَلَه
چو پرخاش بینند و بیداد ازو
بد انجام رفت و بد اندیشه کرد
بسختی و سستی بر این بگذرد

به اخلاق پاکیزه درویش باش
ز طامات و دعوت زبان بسته دار
که اصلی ندارد «دَم بی قَدَم»^۳
که کردند بر زیر دستان ستم
پس از پادشاهی گدایی کنی
چو باشد ضعیف از قوی بارکش
که سلطان شبانست و عامی گله
شبان نیست، گرگست فریاد ازو
که با زبردستان جفا پیشه کرد
بماند برو سالها نام بد^۴

۲۳۰۷ تا ۲۶ همان کتاب، صفحات ۲۳۹: ۲۴۰: ۲۴۱.

۲۳۰۱ تا ۲۶ همان کتاب، صفحات ۲۳۹: ۲۴۰: ۲۴۱.

۲. دعاوی باطل صوفیان

۳. حرف بدون عمل

۴. همان کتاب ص ۲۴۷.

نکونی کن امسال چون ده تراست

که سال دگر دیگری ده خداست.^۱

هر آنکه که عیبت نگویند پیش
چه خوش گفت يك روز دارو فروش
اگر شربتی بایدت سودمند
به پرویزن معرفت بیخته

هنر دانی از جاهلی عیب خویش
شفا بایدت داروی تلخ نوش
ز سعدی ستان تلخ داروی پند
به شهد ظرافت بر آمیخته.^۲

تقریباً در غالب آثار منظوم سعدی، اعمال و رفتار خداوندان قدرت مورد انتقاد قرار گرفته و نتایج و آثار شوم ظلم و بیبندگری به حکام و فرمانروایان و دادرسان تذکر داده شده است:

به نوبت اند ملوک اندرین سپنج سرای
چو دوستی کند ایام، اندک اندک بخش
... درم به جور ستانان زر به زینت ده
به عاقبت خبر آمد که مُرد ظالم و مُرد
بخور مجلسش از ناله‌های دود آمیز
دو خصلت اند نگهبان ملک و یاور دین
يك که گردن زور آوران به قهر بزن

کنون که نوبت تُست ای مَلِک به عدل گرای
که بار، باز پسین دشمنیست جمله ربای
بنای خانه کنانند، بام قصر اندای
به سیم سوختگان، زر نگار کرده سرای
عقیق زوروش از دیده‌های خون بالای
بگوش جان تو پندارم ایندو گفت خدای
دوم که از در بیچارگان به لطف درآی...^۳

*

ای نفس اگر به دیده تحقیق بنگری
ای پادشاه شهر، چو وقت فرا رسد
گر پنج نوبتت به در قصر می زنند
دنیا ز نیست عشوه ده و دلستان ولیک
آبستنی که اینهمه فرزند زاد و گشت
... مردی گمان نبر که به پنجه است و زور و کتف
هشدار نانینفکندت، پیروی نفس
گر قدر خود بدانی قدرت فزون شود
دعوی مکن که برترم از دیگران به علم

درویشی اختیار کنی بر توانگری
تو نیز باگدای مَحَلت برابری
نوبت به دیگری بگذاری بگذری
با کس به سر همی نبرد عهد شوهری
دیگر که چشم دارد از او مهر مادری؟
با نفس اگر برایی، دانم که شاطری^۴
در ورطه‌ای که سود ندارد شناوری
نیکو نهاد باش که پاکیزه پیکری
چون کبر کردی از همه دونان فروتری

۱. همان کتاب ص ۲۴۷.

۲. همان کتاب، ص ۲۵۵.

۳. همان کتاب، قصاید فارسی، ص ۴۸۳.

۴. جلال

گر در عمل نکوشی نادان مُفسری
با علم اگر عمل نکنی شاخ بی بری
وَرنی، ددی به صورت انسان مُصوری
هر نکته را هزار دلایل بیآوری
تو بی هنر، کجا رسی از نفس پروری^۱»
نمونه بی دیگر از اشعار انتقادی و انتباهی سعدی:

زانکه شاهنشاه عادل را رعیت لشکر است
درخت ای پسر باشد از بیخ سخت
مَنْت مَنِه که ملک خود آباد می کنی
به کام دل دوستان، بَر خوری
درین اشعار زیر سعدی علاقه و دلبستگی خود را به مساوات و عدالت اجتماعی

که در آفرینش ز یک گوهرند
دگر عضوها را نماند قرار
نشاید که نامت نهند آدمی

از من بگوی عالم تفسیر گوی را
بار درخت علم ندانم مگر عمل
علم آدمیت و جوانمردی و ادب
... امروز غره بی به فصاحت که در حدیث
مردان به سعی و رنج به جانی رسیده اند
نشان می دهد:

با رعیت صلح کن، از جنگ خصم این نشین
رعیت چو بیخ است و سلطان درخت
از من بگوی شاه رعیت نواز را
رعیت درخت است اگر پروری
درین اشعار زیر سعدی علاقه و دلبستگی خود را به مساوات و عدالت اجتماعی

بنی آدم اعضای یکدیگرند
چو عضوی به درد آورد روزگار
تو کز محنت دیگران بیغمی

توصیف عظاملك جویی از اوضاع احتمالی ایران در عهد مغول:

عظاملك جویی نیز با نثر مُزین و مصنوع خود به توصیف اوضاع اجتماعی ایران
مقارن حمله مغول پرداخته و علل آشفتگی اوضاع را در حکومت عناصر فاسد و ناصالح
جستجو می کند، اکنون جمله بی چند از نوشته های او را که مبین وضع دلخراش خلق ایران
است نقل می کنیم: «... اکنون بسیط زمین عموماً و بلاد خراسان خصوصاً که مَطَّلَع
سعادات و مَبَرّات و موضع مرادات و خیرات بود، و منبع علما و مَجْمَع فضلا و مرتع
خردمندان بود... از پیرایه وجود متحلیان به حلیت هنر و آداب خالی شد، و جمعی که به
حقیقت کذب و تزویر را وَعْظ و تذکیر دانند و زبان و خط ایغوری را فضل و هنر تمام
شناسند. هر يك از اَبْناء السُّوق در زِي^۱ اهل فسوق امیری گشته و هر مُزدوری دستوری و

هر مُزورِی وزیرِی و هر مُذبری^۱ دبیری... و هر مُسرفی مُسرفی^۲ و هر شیطنانی نایب دیوانی و هر شاگرد پایگاهی خداوند حرمت و جاهی و هر فراشی صاحب دور باشی^۳ و هر جافی^۴ کافی و هر خسی کسی و هر خسیسی رئیس و هر غادری^۵ قادری و هر دستاربندی، دانشمند بزرگواری و هر خَمالی از مساعدت روزگار، با فَشَحَتِ حالی...

آزاده دلان گوش به مالش دادند وز حسرت و غم سینه به نالش دادند
پشت هنر آن روز شکستست درست کین بی هنران پُشت به بالش دادند^۶

طبیعی است که در ایران عهد مغول در اثر درهم ریختن تمام مبانی اجتماعی و اقتصادی و سیاسی، هیچ فرد با شخصیتی تن به همکاری با این وحشیان خونخوار نمی داد و مغولان نیز جز مردان مطیع، پست و فرومایه کسی را به همکاری و خدمت دعوت نمی کردند. «وَصَافُ الْحَضْرَةِ» در این ابیات ماهیت رجال و شخصیت‌های سیاسی و اداری آن عصر را برملا می کند:

تبارك الله ازین خواجگان بی حاصل که گشته اند بناگه ملوک اهل بلوک
همه شقی شدگان در ازل همه منحوس همه فلک زدگان تا ابد همه مفلوک
نه هیچ باز شناسند صاحب از مصحوب^۷ نه هیچ فرق توانند مالک از مملوک
جز اشک، حاصل ادرار نیست مردم را که عشر می طلبند از تکدی صلوک
یکی شده، به فسادِ خران زمین پیمای یکی ز کون خری خُبَل عصمتش مهتوک
کجا که رای زند آن، رعیتی مُهمل کجا که روی نهد این، ولایتی متروک
شده باسم یکی رسم خواجگی مطموس^۸ شده به جور یکی راه مُلجِدی مسلوک^۹

سیف الدین محمد فرغانی، شاعر و عارف قرن هفتم و هشتم که قبلاً نظرات انتقادی او را نقل کردیم، اشعار تاسف بار و دلگدازی از انحطاط روحی و اخلاقی و بی بها شدن کالاهای علم و هنر، و رواج بازار دزدی و فساد سروده که گزیده بی از قصیده او را نقل

۱. بدبخت

۲. مراقب و ناظر هزینه

۳. نیزه دار شاه و نقیب قافلہ

۴. ظالم

۵. مکار و غدر کننده

۶. تاریخ جهانگشاهی جونی، پیشین: ج ۱، ص ۴ و ۵

۷. همراه، رفیق

۸. ناپدید شده

۹. تاریخ و صاف، پیشین، ص ۳۶۳

می‌کنیم:

کامدن من به سوی مُلک جهان بود
 بهر خرابی نحوس را چه قیان بود
 خون عزیزان بسان آب روان بود
 پشت زمین همچو گور، جمله دهان بود
 باد فنا از مهب قهر وزان بود
 عدل چو عنقا ز چشم خلق نهران بود
 حال بَره چون بود چو گرگ شبان بود
 مُلک سلاطین بخورد هر که عوان^۲ بود
 آنچه به میراث از آن آدمیان بود
 خون جگر خورد هر کرا غم نان بود
 درّ و گهر چون جرس^۳ خلی^۴ خران بود
 هر که بتر پیشوای اهل زمان بود
 مادر ایام را چنین پسران بود
 ما چو به باغ آمدیم فصل خزان بود
 گفتم و تاریخ آن فساد زمان بود
 روز نگفتم و لیل، مه رمضان بود
 شکر که نیک و بد جهان گذران بود

در عجیب تا خود آن زمان چه زمان بود
 بهر عمارت سعود را چه خلل شد
 بر سر خاکی که پایگاه من و تست
 تا کند از آدمی شکم چو لخد پر
 آب بقا از روان خلق گریزان
 ظلم به هر خانه لانه کرده چو خطاف^۱
 ...مردم بی عقل و دین گرفته ولایت
 قوت شبانه نیافت هر که کُتب خواند
 ملک شیاطین شده به ظلم و تعدی
 ...دل ز جهان سیرگشته، چون وزغ از آب
 زرز و درم چون مگس ملازم هر خس^۳
 من به زمانی که در ممالک گیتی
 ناخلف و چلف^۶ و خُلف عادت ایشان
 بود جهان همچو باغ وقت بهاران
 از پی آیندگان ز ماضی حالی
 هفتصد و سه سال بر گذشته ز هجرت
 حمید خداوند گوی، سیف و همی کن

در این دوران بحرانی کمتر سیاستمدار و سردار سپاهی، مردم را به اتحاد و اتفاق و تشکیل جبهه واحدی علیه دشمن مشترك، دعوت کرده و از راه مبارزه مسلحانه در مقام طرد دشمن سفاک بر آمده است، تنها سردار مبارز این دوران سلطان جلال‌الدین منگبرنی است که با وجود مخالفت و سوء سیاست خلیفه بغداد، مکرر دشمن خونخوار را شکست داده و به ایرانیان نشان داده است که این قوم وحشی و متجاوز شکست‌ناپذیر نیست.

۱. برستو، چلچله

۲. زجر کننده و ظالم

۳. آدم پست و بیمقدار

۴. زنگی که بر گردن چهاربایان می‌بندند

۵. زینت

۶. شیکتر، احمق.

وضع فرهنگی و اجتماعی ایران در عهد سلاجقه

www.Bakhtiaries.com

نظری به گذشته

از آنچه گذشت چنین بر می آید که از اواسط قرن سوم هجری، در نتیجه مقتضیات اجتماعی و سیاسی و تلاش مردم و وزرا و زمامداران و کوشش شعرا و نویسندگان خراسان و ماوراءالنهر، زبان و ادبیات فارسی از لحاظ لفظی و معنوی پیشرفتی شایان حاصل کرده است. امرا و خاندانهای بزرگ این دوره به پیروی از روش سامانیان برای کسب شهرت و اعتبار، از عده‌یی از فضلا و نویسندگان، در دستگاه خود، به خوبی پذیرایی می‌کردند، و این سیاست به رشد و توسعه زبان و ادبیات فارسی کمک فراوان کرد. علاوه بر این، بر اثر فتوحات غزنویان و سلاجقه به تدریج، حوزه نفوذ زبان و ادبیات فارسی از حدود ماوراءالنهر تا سواحل مدیترانه و از کناره‌های دجله تا سند و پنجاب گسترش یافت؛ و به این ترتیب غیر از نواحی شرقی، در مناطق دیگر، چون عراق و آذربایجان، بذر زبان و ادبیات فارسی افشاند شد و از اوایل قرن پنجم به وسیلهٔ علما و دانشمندان چون ابوریحان بیرونی و ابن سینا، کتب علمی به زبان فارسی به رشتهٔ تحریر در آمد، و این اقدام اهل علم، خود عامل موثری در گسترش زبان و ادبیات فارسی در بین اکثریت مردم گردید. علاوه بر این، خداوندان عرفان و تصوف چون با تودهٔ مردم و طبقه متوسط اجتماع یعنی کسبه و پیشه‌وران سروکار داشتند، ناگزیر بودند که تعالیم صوفیانهٔ خود را برای ارشاد خلق به زبان فارسی «دری» تقریر و بیان کنند. این وقایع و جریانات سبب گردید که نه تنها مقامات رسمی و دولتی، بلکه عامهٔ مردم نیز به ادب فارسی روی آورند و به این ترتیب لهجهٔ شیرین دری که از اواسط قرن سوم، لهجه رسمی و ادبی شده بود، به تدریج در میان مردم نیز راه یافت و لغات و ترکیبات متعددی از لهجه‌های محلی وارد لهجه‌های دری گردید. ناگفته نگذاریم که در

قرون بعد، در نتیجه هجوم ترکان و نفوذ دستگاه خلافت در سیاست، عده‌ای از نویسندگان و منشیان نیمه دوم قرن ششم در استعمال تعبیرات و ترکیبات عربی، راه افراط رفتند و از ذوق سلیم دوری گزیدند، و با به کار بردن لغات و کلمات نامانوس زبان شیرین فارسی را تا حدی مُعَقَّد و پیچیده، و درک و فهم آثار خویش را دشوار و مشکل ساختند. ضمناً هجوم و نفوذ مهاجرینی از قبایل ترک به داخل ایران نیز سبب رواج بی‌ذوقی و انتشار بعضی از اصطلاحات نظامی، اداری و اجتماعی آنان در ادبیات فارسی گردید.

ولی شعر فارسی در فاصله قرن پنجم تا آغاز قرن هفتم، رو به کمال و تنوع می‌رفت و شعرای نامداری چون: خاقانی و نظامی گنجوی سعی می‌کردند اندیشه‌های خود را به شیوه‌ی دلنشین، نو و بدیع بیان کنند.

از دوره سامانیان به بعد، چون اکثر وزرا و گردانندگان واقعی سیاست عمومی کشور، ایرانی بودند و به زبان فارسی تکلم می‌کردند، خواه و ناخواه به مسائل سیاسی و فرهنگی ایران توجه داشتند. در دوره سامانیان، خاندان بلعمی، جیهانی،

نقش‌ورزای ایرانی
در احیاء فرهنگ و
ادبیات فارسی

مصعبی و عتبی عهده‌دار امور کشور بودند. در این میان ابوالفضل محمدبن عبدالله بلعمی و پسرش ابوعلی محمدبن بلعمی در پرورش و انتشار زبان فارسی نقشی اساسی داشتند. گویند چون جیهانی بوزارت رسید به همه جا نامه‌ها نوشت و از همه کشورها اصول و آئین مملکت داری را خواست تا از آن میان بهترین روش را برای اداره دولت سامانی برگزیند. در دوره غزنویان و سلجوقیان، دو وزیر بزرگ دیگر، از این سیاست فرهنگی پیروی کردند، یکی شَمْسُ الْکُفَاةِ ابوالعباس فضل‌بن احمد اسفراینی در زمان سلطان محمود غزنوی و دیگری عمیدالملک گُندری، در دوران قدرت الب ارسلان سلجوقی. این سیاستمداران دوراندیش، حتی‌الامکان زبان پارسی را بر زبان تازی برتری می‌دادند. و کاملاً متوجه بودند که زنده نگاه داشتن ایران و حفظ استقلال آن، رابطه‌ای ناگسستنی با حفظ زبان و ادبیات پارسی دارد و این همان خدمت بزرگی است که اساس آن را چنانکه قبلاً اشاره کردیم، نخست جمعیت ایران دوستِ شعوبیه و سپس بلعمیان در دوره سامانیان گذاشتند. بلعمی دستور داد تا کلیله و دمنه را از عربی به فارسی ترجمه کنند و رودکی شاعر نامدار آن دوران، این اثر گرانبها را به نظم درآورد.

با اینکه بعضی از امرا و شهریاران ایران در دوره غزنویان و آل بویه چندان به ادب و فرهنگ ایران دلبستگی نداشتند، قادر نبودند اساسی را که با همت و پشتیبانی اکثریت

ایرانیان و سلاطین و وزرای سامانی نهاده شده بود دگرگون سازند.

ایجاد مراکز فرهنگی پس از آنکه حکومت سلاجقه در سراسر ایران بسط یافت «وزرای سلجوقیان ناچار برای اداره و رهبری این کشور وسیع و تربیت کارمندان و مدیران لایق به ایجاد و تاسیس مدارس و مراکز فرهنگی و تشویق فضلاء کمر بستند. خواجه نظام‌الملک طوسی در بعضی از شهرهای مهم ایران مدارس و محافل فرهنگی بنیان نهاد و مشهورترین این مدارس، نظامیه بغداد و دارالعلمهایی بود که در نیشابور و اصفهان و بلخ و مرو و هرات ایجاد و تاسیس شده بود.

هر يك از این مدارس دارای کتابخانه مخصوص به خود بود و مُدرّسین و متولّیانی داشت که بر حسب مقام و ارزش فرهنگی، دارای حقوق و امتیازاتی بودند. «ظاهراً نظامیه‌ها، نخستین مدارسی بوده که برای طلاب و دانشجویان راتبه و شهریه مُعین و مُداومی مقرر شده است، این مدارس به صورت آموزشگاههای مرتب شبانه‌روزی مخصوص شافعی مذهببان اداره می‌شده و وسایل آسایش طلاب از هر حیث فراهم بوده است.

معروفترین نظامیه‌ها عبارتست از:

۱ - نظامیه نیشابور، این مدرسه در اواخر نیمه اول قرن پنجم به امر خواجه نظام‌الملک برای امام الحرمین ابوالمعالی عبدالملک بن عبدالله جوینی (متوفی به سال ۴۸۷ هجری قمری) بنا شد و ابوالمعالی سی سال در آنجا به تدریس و خطابه و ذکر می‌پرداخت و روزانه سیصد محصل در آنجا برای کسب دانش جمع می‌شدند.

۲ - نظامیه بغداد، بنای این مدرسه در سال ۴۵۹ هجری قمری پایان گرفت، نظام‌الملک برای ساختمان این مدرسه دویست هزار دینار از مال خود خرج کرد و موقوفات متعدد و پُر درآمدی بدان تخصیص داد، در نظامیه بغداد حجره‌هایی برای سکونتِ طلاب اختصاص داشت و کتابخانه مُعتبر آن از کتابهای ارجمند انباشته بود.

در این دارالعلم بزرگ شش هزار تن دانشجو به تحصیل فقه و تفسیر و حدیث و نحو و لغت و ادبیات و فلسفه، اشتغال داشتند و به روایت ابن جُبیر اندلسی که در سال ۵۸۰ بغداد را سیاحت کرده است: «...بغداد را نزدیک سی مدرسه است و بزرگترین و مشهورترین آنها «نظامیه» نام دارد.»

در آغاز تاسیس نظامیه بغداد، از امام‌شیخ ابوالحق شیرازی دعوت شد تا در آنجا به تدریس پردازد و تا فرارسیدن وی، امام ابو‌نصر بغدادی معروف به ابن صباغ بیست روزی

بدین مهم پرداخت. امام محمد غزالی نیز از مدرسان این دارالعلم بود. تولید نظامیه بغداد بعد از خواجه نظام الملک با فرزندان وی بود و این دانشگاه بزرگ مذهب شافعی، تا قریب دو قرن بعد از ایجاد، در اوج عظمت و اشتها بود و از آن پس نیز با اینکه مدرسه «مستصریه» از شهرت و اعتبار آن کاسته بود، مدتها دایر بود.

۳ - نظامیه بلخ: از اساتید معروف این دارالعلم آدم ابن اسد الهروی، و از شاگردان بنام آنجا رشید و طواط شاعر و مُترَبیل و نویسنده‌یی معروف است.

۴ - نظامیه بصره: به روایت مولف تجارب السلف، این مدرسه که از نظامیه بغداد نیکوتر و بزرگتر بوده است، در اواخر ایام المعتصم بالله خراب شد و از مواد ساختمانی آن در شهر بصره مدرسه دیگری به همین نام ساختند.

۵ - نظامیه اصفهان: که خواجه نظام الملک، ده هزار دینار از ضیاع و مستغلات خویش بر آن وقف کرده بود و آن را به نام صدرالدین خُجندی، مدرسه «صدریه» هم نامیده‌اند.

گذشته از اینها، نظامیه‌هایی در مرو، موصل و هرات نیز به همت و امر خواجه تاسیس شده بوده است^۱ از برکت وجود این مدارس و مراکز علمی و فرهنگی، هیات مدیره مملکت، یعنی سیاستمداران، دبیران و کارمندان دیوانها و سازمان اداری ایران عهد سلجوقی تربیت و آماده خدمت، در کشوری می شدند که وسعت آن، تقریباً سه برابر ایران امروز بود.

سیر افکار و اندیشه‌ها

در دوره سلجوقیان برخلاف عهد سامانیان بی طرفی و احترام نسبی به عقاید و افکار فرقی مذهبی، مورد عنایت زمامداران نبود. «چون نظام الملک شافعی بود، بیشتر شافعیه را حمایت می کرد و طرفداران ابوحنیفه به رقابت شافعیان مدارس ساختند و کتابهایی بر آن وقف نمودند. نزاع بین حنفیه و شافعیه سابقه داشت و در آغاز سلطنت سلاجقه، حنفیه با واسطه آنکه عمیدالملک وزیر طغرل حنفی بود قدرتی به هم رسانیده بودند. پس از آنکه نظام الملک روی کار آمد شافعیها هم قوی شدند و نزاع مذهبی سخت شد، تا آنکه در اواخر قرن پنجم اختلاف در عقاید مذهبی یکی از علل آشوبها و فتنه‌های ایران گردید و بدین جهت حسن صباح از آشفتگی اوضاع استفاده کرد و توانست سلطنت الموت را

۱ ماخوذ از تاریخ ادبیات در ایران، ج ۲، ص ۲۳۴ و ۲۴۱. (و چند منبع دیگر) و نقل مطالبی از لغتنامه دهخدا،

تشکیل دهد و دعوت اسماعیلیه در ایران نفوذ غربی پیدا کرد، و همین کشمکشهای مذهبی رفته رفته، دماغ علما را از تحقیقات صحیح منصرف گردانید و بَرَد عقاید و تهمت به یکدیگر مجبور ساخت و تعصبات مذهبی سبب انحطاط فکر شد، و علما به دشمنی فلاسفه برخاستند. تا اینکه موجبات تالیف کتاب تهافت الفلاسفه از همه حیث برای غزالی فراهم گردید.

در این دوران در اثر رواج تعصب و جمود فکری، گروه متفکرین و فلاسفه، از دست عوام و فقها، افکار واقعی خود را پنهان می کردند و عده‌یی مانند عمر خیام مفضل تالیف نمودند و بدین جهت کتب فلسفی، پیچیده نوشته می شد، زیرا علناً و با عبارت ساده افکار فلسفی را نمی توانستند بنویسند، در نتیجه دعوت اسماعیلیه، مبلغین اسماعیلی کتبی به پارسی تالیف کردند و تبلیغ مذهبی، جزء موضوعات شعر نیز گردید، چنانکه این معنی را در اشعار ناصر خسرو خوب می توان دریافت، که غرض او تنها شاعری نیست بلکه هدفش تبلیغ عقاید و نظریات جدیدی است. اصولاً مدارس نظامیه برای ترویج فلسفه و فکر آزاد بنا نشده بود، علمی که در آنجا تدریس می شد عبارت بود از فقه و تفسیر و ادبیات عرب و علم کلام، لیکن فلسفه به طور تحقیق درس داده نمی شد. و نظام‌الملک به حکم مقتضیات زمان و معتقدات شخصی با شعرا و فلاسفه رابطه خوبی نداشت، با اینحال در همین اوان، دوباره در خراسان توسط ابوالعباس لوکری آثار فلسفی منتشر گردید.

نزاع فِرَق مذهبی هر چند انتقاد علمای این عصر بیشتر مُبْتَنی بر تعصب بود و در مقام کشف حقیقت نبودند، چون انتقاد فی ذاته مهم و آموزنده است، در عالم فلسفه، هر یک از صاحب نظران به طرفداری یکی از مُتَمَدَمین برخاستند، عده‌ای طرفدار بوعلی بودند و از تدریس آثار ابونصر فارابی خودداری می کردند و برخی کتب ابن سینا را شایان تدریس نمی شمردند. این نزاعها، و اعمال غرضها به زیان علم و فرهنگ تمام شد. زیرا گاه مخالفتها از قلمرو بحث قلمی و زبانی تجاوز می کرد و گاه دسته‌یی کتابخانه‌های مخالفین خود را سوخته و مدارس آنها را خراب می کردند. چنانکه از نزاعهای شافعیه و حنفیه و تحقیق در تاریخ آنها این قضیه به ثبوت می پیوندد. و همین نزاعها سبب گردید که در بوستان فرهنگ و ادب فارسی چنانکه انتظار می رفت گل تازه‌یی نروید و اثر بدیعی پدید نیاید.

روی هم رفته در این دوره، ترکان غزنوی و سلجوقیان به نشر علوم توجه خاصی

نکردند و آنچه از آثار، که بدانها منسوب است، محصول تلاش و تشویق وزرای ایران دوست آنها بود. چنانکه عمیدالملک کُندری در سازمان اداری کشور تغییراتی داد و دیوان و مکاتبات اداری را که در عصر محمود غزنوی به عربی می‌نوشتند به فارسی برگردانید، و به سعی ملک‌شاه سلجوقی و نظام‌الملک، زیج ملک‌شاهی و وضع تقویم جلالی که اَصْحَح تقویمها به شمار می‌رود صورت عمل و انجام پذیرفت.

در زمینه ادبیات، دگرگونی‌هایی جزئی پدید آمد. به این معنی که اگر سابقاً اشعار خراسانی سرمشق اهل شعر و ادب بود، در نتیجه ظهور شعرایی در عراق و آذربایجان سبک عراقی به وجود آمد، چنانکه سبک خاقانی در خراسان رو به رشد گذاشت و عده‌بی از وی تبعیت کردند، و ملوک خانیّه در ماوراءالنهر به حمایت از شعر و ادب برخاستند، نزدیکترین شعرای این عصر به عهد سامانیان، عمیق، و رشیدی و سوزنی سمرقندی است، در همین ایام یکی از ستارگان درخشان ادبیات عرب (ابوالعلائی معری) در شام درخشیدن گرفت و اندیشه‌ها و افکار بدیع فلسفی و اجتماعی او به ایران و دیگر کشورهای اسلامی راه یافت.^۱ و در تحول و انقلاب فکری شعرا، نویسندگان و فلاسفه ایران و دیگر ملل شرق نزدیک مؤثر افتاد.

سلاجقه، طایفه‌یی از ترکان عَزُ بودند که پس از سقوط غزنویان در فاصله سالهای ۴۲۹ ه. ق تا اوایل قرن هشتم ه. ق در منطقه وسیعی از شرق نزدیک که شامل خراسان، عراق، کرمان، شام و قسمتی از بلاد روم (ترکیه کنونی) می‌شد حکومت و فرمانروایی کرده‌اند و پنج شاخه از آنها به اسامی سلاجقه بزرگ، سلاجقه عراق، سلاجقه کرمان سلاجقه شام و سلاجقه روم شهرت یافتند، که جملگی کم و بیش از سلاجقه بزرگ که قلمرو آنها از حلب تا کاشغر امتداد داشت تبعیت می‌کردند. پس از آنکه سلطان مسعود غزنوی به سال ۴۳۱ ه. ق در ناحیه «دندانقان» از سلاجقه شکست خورد، دولت سلجوقی به تدریج اهمیت اعتبار فراوان کسب کرد، و به همت طغرل بیک و بازماندگان او یعنی البارسلان و ملک‌شاه سلجوقی، قلمرو آنان وسعت گرفت و در سایه تدبیر خواجه نظام‌الملک حوزه فرمانروایی آنان به حدود مملکت ساسانیان رسید. در این دوره نه تنها کلیه فتودالها و زورمندان محلی بلکه آخرین پادشاهان غزنوی و آل بویه در برابر آنان سر تسلیم فرود آوردند و قسمتی از امپراتوری بیزانس (روم) یعنی شام و بخش مهمی از آسیای صغیر ضمیمه قلمرو آنان

سیر تکاملی فرهنگ و ادبیات

۱. ماخوذ از تبعات بدیع‌الزمان فروزانفر: مباحثی از تاریخ ادبیات، پشین، ص ۲۵۴ تا ۲۵۸. (به اختصار).

گردید، سلاجقه برای حفظ موقعیت سیاسی خود، به رغم فاطمیان مصر و برخلاف سیاست آل بویه، چون در بین مردم پایگاهی نداشتند به تقویت دستگاه خلافت پرداختند در این دوره چون زبان رسمی و اداری، زبان فارسی بود، زبان و ادب ایران در قلمرو سلجوقیان از جمله در آسیای صغیر نفوذ کرد و سلاطین و وزرای این سلسله، در تاسیس مدارس، مساجد و خانقاهها سعی و اهتمام کردند یکی از شاهکارهای سیاسی و ادبی عصر سلاجقه کتاب سیاست نامه خواجه نظام‌الملک است که ظاهراً به دستور ملکشاه سلجوقی به رشته تحریر در آمده است.

سیاست نامه
 مولف کتاب سیاستنامه و سیر الملوک، سیدالوزراء خواجه نظام‌الملک است که در یکی از قراء طوس ولادت یافته و از ذیحجه ۴۵۵ تا رمضان ۴۸۵ هجری قمری که به دست یکی از مخالفان کشته شد همواره بار سنگین وزارت و کشورداری را در دستگاه البارسلان و فرزندش سلطان ملکشاه سلجوقی بر عهده داشته و به خوبی از عهده انجام این شغل خطیر برآمده است. ظاهراً ملکشاه در آخرین سالهای سلطنت خود از خواجه و تنی چند از وزیران خواست که کتابی درباره اصول سیاست و بهترین شیوه کشورداری به رشته تحریر در آورند تا وی پس از مطالعه و مقایسه، آن را که از همه بهتر است دستور حیات سیاسی و اجتماعی خود و بازماندگان سلسله سلجوقی قرار دهد.

خواجه که سرآمد سیاستمداران آن عصر بود، نظر سلطان را به کار بست و هنگامی که با ملکشاه عازم بغداد بود. فصول سیاستنامه را به محمد مغربی نویسنده کتابهای مخصوص سلطنتی سپرده، تا آنها را پاکتویس و آماده تقدیم به سلطان نماید، به طوری که از مندرجات کتاب بر می آید، مدتی بعد از وفات نظام‌الملک، سیاستنامه از هر جهت اصلاح و آماده انتشار شده است.

با اینکه سیاستنامه، در سلاست و روانی انشاء مانند قابوسنامه و کتابی پر مطلب و گرانبهاست، ولی چنانکه شادروان عباس اقبال متذکر شده است، چون خواجه «چنانکه باید احاطه کامل به مسائل تاریخی نداشته و از تعصب مذهبی نیز خالی نبوده است هم اغلاط تاریخی فراوان در آن دیده می شود و هم نسبت به اهل سایر ملل و نخل غیر از اصحاب سنت و جماعت، از قلم خواجه، ناسزاها و تهمت‌های ناروایی جاری شده است.

برای رفع اشتباه می‌گوئیم که چون غرض خواجه تالیف کتابی تاریخی نبوده و بیش از همه او به تقریر جنبه عبرت، و نمودن راه سیاست توجه داشته، و منشی بوده است نه